

بسمه تعالی

خلاصه پژوهش حق الله و حق الناس

اصطلاحات حق الله و حق الناس از یک سو و جرایم قابل گذشت و غیر قابل گذشت از سوی دیگر عناوینی مشهور در فقه اسلامی و حقوق اند اما به نظر می رسد که شناختن مصادیق این عناوین کلی و تطبیق آن با مفاهیم مزبور نیازمند بررسی موضوع شناسانه باشد و چه بسا با شناخت دقیق یک موضوع، احکامی متفاوت استنباط گردد.

از سوی دیگر تشخیص حق الله و حق الناس بودن موضع دعوی یا شکایت در محاکم قضایی نیز امری ضروری است و ارائه معیار و ضابطه قابل سنجش در تشخیص حق الله از حق الناس، مصادیق حق الله محض و حق الناس محض و حقوق مشترک که دارای هر دو جنبه حق الهی و حق الناسی باشند نیازمند پژوهش است چه اینکه موضوع شناسی و مصداق یابی کلی هر یک از عناوین مزبور در حوزه های گوناگون علمی و عملی تأثیر به سزایی خواهد داشت. سؤالات اصلی که در این پژوهش به دنبال پاسخ بدان هستیم عبارت است از: حق الله و حق الناس از نظر مفهوم، ماهیت و موضوع دارای چه ویژگیهایی هستند. این حقوق و جرایم قابل گذشت و غیر قابل گذشت نیز از نظر موضوع و مصداق چه جایگاهی دارند؟ وجوه تمایز هر یک از عناوین فوق از نظر موضوع و مصداق کدام است؟

سؤالات فرعی پژوهش نیز به شرح آتی قابل طرح می باشند: آیا هر یک از عناوین مزبور از نظر موضوع و مصداق قابل احصا هستند؟ متغیرهای مؤثر در شناخت موضوع عناوین مزبور کدام است؟ مراجع قضایی برای شناخت موضوعات مربوطه از چه ابزارهایی استفاده می کنند؟ چالشهای پیش رو در شناخت موضوع هر یک از عناوین مزبور چیست؟

در خصوص معیارهای شناخت مصادیق حقوق الله و حقوق الناس، معیارهای متفاوتی ارائه شده است همانند آنکه اگر حقی متعلق به فرد خاصی باشد حق الناس و اگر متعلق به عموم مردم باشد حق الله است یا اینکه اگر مصلحت از جعل حق، شخص مخاطب باشد حق الله و اگر مصلحت به فردی دیگر برسد حق الناس است یا اگر علت جعل حکم، وجود خصوصیتی در نفس همان عمل باشد حق الله اما اگر علت جعل حکم به خاطر اضافه شدن به ثالث باشد حق الناس است، اما به نظر می رسد بصورت خلاصه بتوان گفت مراد از حق الناس اموری هستند که علت اولی و ذاتی در الزام شرعی به آنها عبارت است از ملاحظه مصالح و منافع دیگران بخلاف حقوق الله.

همین ملاک در نظریه مشورتی اداره حقوقی نیز مورد توجه قرار گرفته و قابل توسعه و استناد است، به عبارت دیگر در امور کیفری ضابطه تشخیص حق الله و حق الناس این است که هر فعل یا ترک فعلی که تجاوز به منافع اشخاص و ایراد ضرر به آنها باشد مانند صادر کردن چک بلامحل، خیانت در امانت یا توهین و فحاشی در زمره تجاوز به حقوق الناس قرار دارد و در مقابل جرائمی که منشأ ممنوعیت قانونی آنها تخطی و تجاوز از احکام الهی باشد مانند شرب خمر، قمار و اعمال منافی عفت در دسته حقوق الله می باشند، ضمن اینکه نوع سوومی از جرایم هم وجود دارند که نه به علت تعدی به حقوق افراد و نه به خاطر تجاوز از حدود

الهی بلکه صرفاً به سبب تخطی از مقررات عمومی و حقوق حکومت یعنی همان احکام سلطانیه یا حقوق ولایی، جرم تلقی شده‌اند و طبیعی است که این امور نه حق الله مصطلح هستند و نه حق الناس.

از سوی دیگر در صحنه جرم‌شناختی می‌توان گفت که تمامی جرایم به علت وجود عنصر قانونی بزه و نقض قانون جزا، واجد جنبه عمومی هستند اما ممکن است علاوه بر آن واجد جنبه‌های حق‌اللهی و حق‌الناسی هم باشند که در این حالت مصداق حقوق مشترک خواهند بود. با این توضیح حقوق الناس محض صرفاً دارای جنبه مدنی بوده و هیچ جرمی، حق‌الناس محض نخواهد بود بلکه اگر جرمی دارای جنبه حق‌الناسی باشد باز هم مصداقی از حقوق مشترک است و هنگامی که از جرمی به‌عنوان حق‌الناس یاد می‌شود به معنی غلبه جنبه خصوصی در حق ضایع شده از ناحیه مجرم یا غلبه جنبه خصوصی در حق تعقیب و مجازات ایجاد شده در اثر جرم خواهد بود.

حقوق عمومی یا مشترکات عامه نیز گرچه ماهیتاً در دسته حقوق الناس قرار دارند اما به علت ارتباط با مسأله نظم عمومی و اعمال حاکمیت دولت اسلامی معمولاً مورد حمایت قانونی قرار گرفته و می‌توانند به عنوان مصادیق حقوق مشترک (میان حقوق الناس و حق حاکمیت) در نظر گرفته شوند.

با این توضیح مشخص می‌شود که رابطه جرایم قابل گذشت با حقوق الناس در امور کیفری یک رابطه تساوی است یعنی یک جرم قابل گذشت الزاماً یک حق خصوصی را ضایع نموده و مجازات مقرر نیز در دسته حقوق الناس و قابل گذشت و مصالحه خواهد بود اما رابطه جرایم غیرقابل گذشت با حقوق الله در امور کیفری چنین نیست بلکه رابطه منطقی میان آنها عام و خاص مطلق است زیرا جرایم ناشی از نقض احکام سلطانیه و حقوق عمومی نیز در دایره جرایم غیرقابل گذشت قرار دارند در حالی که نه مصداق حقوق الله هستند و نه مصداق حقوق الناس.

از طرفی ممکن است یک جرم غیرقابل گذشت همانند قتل دارای مجازاتی باشد که در دسته حقوق الناس بوده و قابل گذشت و مصالحه باشد زیرا در اینگونه جرایم که موضوع حقوق مشترک هستند، معمولاً جرمی که واقع شده واجد بیش از یک جنبه است و شاید بتوان آنرا نوعی «تعدد معنوی» قلمداد کرد و طبیعتاً طبق قاعده فقط مجازات اشد یعنی جنبه حق‌الناسی بزه مورد تأکید قرار گرفته و در مرحله اجرا و در مقام رفع تراحم جنبه خصوصی بزه و جبران خسارت زیان‌دیده مقدم داشته می‌شود.

حال چنانچه حیثیت حق‌الناسی بزه مرتفع شود، سایر جنبه‌های بزه (حق‌الله یا جنبه عمومی) باقی خواهد بود و در نتیجه این قبیل جرایم، قابل گذشت تلقی نمی‌شوند مگر در مواردی که از ناحیه قانون یا شرع، مقررات دیگری حاکم باشد که در این صورت آن مقررات خاص متبع خواهد بود نظیر سرقت و قذف که جنبه حق‌الناسی آنها شرعاً تغلیب داده شده و با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی مجازات مجرم ساقط می‌گردد.

گروه پژوهشی حقوقی و عبادی

بسمه تعالی

استفتائات مربوط به پژوهش حق الله و حق الناس

محضر مبارک حضرات مراجع عظام (مد الله اظلالهم)

سلام علیکم.

نظر به نتایج پژوهش حق الله و حق الناس مستدعی است پاسخ دو سوال ذیل را بیان فرمایید:

سوال اول: ضابطه تشخیص حق الله و حق الناس در نظریه اداره حقوقی قوه قضائیه چنین بیان شده است:

«جرائمی که منشأ آنها تجاوز به حقوق اشخاص و اضرار به آنهاست حق الناس و جرائمی که منشأ آنها تخطی و تجاوز از احکام الهی است حق الله و جرائمی که منشأ آنها تخلف از نظامات مملکتی است از حقوق عامه یا حقوق ولایی یا هر عنوان مناسب دیگر محسوب می شوند و در مورد تردید نسبت به حق الله بودن با نبودن جرمی باید از کتب فقهی و فتاوی مشهور استفاده شود»

با مراجعه به منابع فقهی ملاحظه می شود برخی از فقهای عظام به اختصاصی بودن حقوق الناس یعنی مشخص بودن ذی حق تصریح نموده و حتی برخی این وصف را یکی از وجوه ممیزه حقوق الناس دانسته اند حال این سوال مطرح می شود که آیا حقوق الناس عمومی مانند محیط زیست، مباحات و مشترکات عامه به علت عمومیت و عدم تعیین ذیحق از دسته حقوق الناس خارج می شوند یا خیر؟

در فرض مثبت بودن پاسخ آیا در دسته حقوق الله داخل می گردد یا عنوان مستقلی خواهد یافت؟
در فرض منفی بودن پاسخ آیا تضييع حقوق عموم مردم مانند تخریب منابع طبیعی و آلوده ساختن محیط زیست علی رغم تضييع حقوق الناس قابل عفو از سوی حاکم اسلامی یا نماینده ذیصلاح ایشان (مثلا ادارات مربوطه) هستند یا خیر؟

سوال دوم: صرفنظر از اینکه رعایت مقررات حکومت اسلامی لازم و ضروری است اما آیا لزوم رعایت مقررات به معنی وجوب شرعی و ایجاد حق الله است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا هرگونه تخلف از هرگونه مقررات حتی مقررات جزئی که در منابع فقهی ذکری از آن به میان نیامده است (مانند تغییر کاربری اراضی یا قطع درخت) مصداق نقض حقوق الله خواهد بود یا خیر؟

آیا ملاک تشخیص حق الله از حق السلطان حکم اولیه شرع مقدس است یا اینکه احکام سلطانی به مجرد صدور از ناحیه حاکم اسلامی و مجلس قانونگذاری همانگونه که لازم الرعایه می گردند مصداق حق الله هم تلقی خواهند شد؟

با تشکر

مؤسسه موضوع شناسی احکام فقهی